

عالم آرامی نادری

تالیف

محمد کاظم مروی وزیر مرد

بیض و با مقدمہ و توضیحات و حواشی و فہرستہ

دکتر محمد امین ریاحی

جلد سوم



زش علم

عالم آرای نادری (سه مجلد)

تألیف محمدکاظم مروی وزیر مرو

به تصحیح و با مقدمه دکتر محمدامین ریاحی
چاپ دوم (با تجدید نظر و اضافات) زمستان ۱۳۶۹

چاپ چاپخانه سهارت

تیراژ ۲۲۰۰ جلد

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ

دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸، تلفن ۶۶۰۶۶۷

سر لوح دیوان سلطنت و اورنگ آرایی اساطین سلاطین جم آیین دین پرور، [و] صحیفه صحیفه خلافت و جهانگشایی پادشاهان فریدون تمکین معدلت گستر، [که] به مقتضای «جعلهم ائمه و جعلهم الوارثین» حارسان ممالک ملک و ملت، و وارثان مورث دین و دولت اند، جز به ارکان قوائم نصف و معدلت، و میانی بنیاد رأفت و عاطفت زینت نیذیرد، که سررشته سلسله انتظام امور عالم و ضابطه التیام کافه بنی آدم به موجب «و جعلناکم خلائف فی الارض» به وجود سعادت نمود [شاهان] عادل و فرمانروایان باذل منوط و مربوط است، که قامت قابلیت هریک از این طبقه علیه سعادت بنیاد به تشریف بر الای خلافت و انتظام بخشی [مملکت] مشرف می گردد، و به مؤدای «ان الله یأمرکم بالعدل و الاحسان» طریق سلوک [] و رفاه حال خلق الله و امنیت را نصب العین و یر ضمیر کیمیا نائبر متحتم ساخته، و به جهت مالا کلام در آرام و آسایش عباد و صلاح و امنیت بلاد کوشش نموده، به حسن تدبیر ضابط و ضربت شعیر ناقب عرصه ممالک را از گرد وجود مخالفین مصفا می سازند، و پایه رفعتشان را به ضرورت علیای مراتب دوجهای می رسانند، صاحبان دریافت و بصیرت و دانایان امور حکمت این نشاء کامله را جزوی از اجزای رحمت آفریدگار پنداشته اند.

لله الحمد و المنة، که در این زمان سعادت افترا، ذات معلی صفات نادر دوران، و خدیو جهان، شهنشاه قدر توأمان قضا قدرت، خسرو عالم، نارای سلیمان حشمت، صاحبقران نصرت پناه، اقلیم گشای قوی دستگاه، گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی، و دره التاج سلطنت و صاحب کلاهی، گل همیشه بهار گلشن خلافت و عظمت، نهال پرومند حدیقه شوکت و دولت، شعله خورشید جهانگشایی، پیرایه پوش عرایس دادبخشی و ملک آرای، روشنی بخش چشم فتح و ظفر، منظور انظار کارکنان قضا و قدر فروغ طلعت گیتی ستانی که نادر شد به اسمش تاج بخشی (؟)

که ضیای آفتاب جهانتاب دولتش گمگشتگان دیجور حوادث را به صراط المستقیم آرام دلالت نمود، و شقه تسخیر (؟) سلطنت عالمگیرش غریقان بحر چهارموجه ایام را

بمساحل عافیت و سلامت رسانیده، به قوت بازوی «ان یسرکم الله فلا غالب لکم» عرجه جهان را در کف امن و امان آرام داد.

حادثه جهانگیر در ایام دولت ابد پیوند او روی به هزیمت نهاده، و ظلم حقیقیه عنقاوار در دام اختفا و اندیشه افتاده

فلک پیش او کش شده به یرلیخ او آب و آتش شده

ماهجهٔ چتر آسمان سایش پیکر ملمع خورشید، و نعل سمند جهان پیمایش افسر مرسع جمشید، رایت منصورش طرّهٔ عنبرفشان حور، و غریو کوشش نمودار نفضهٔ سوزر بتحقیق سلطان کشور گشاست

شهان جهان را همه پادشاست

قهرمانی که به یک غضب پادشاهانه که برافروختی، سدی را بسوختی، و به یک اشارهٔ خسروانه که فرمودی، دریا را هامون ساختی، و مضمار معرکهٔ جلالتش از موج خون هدرنگ خون نمودی. ازدهای چرخ اخضر از سهم خدنگ ماریکرش زبان زنهسار کشادی، و شیر گردون از تاب ستان آبدارش در گرداب التهاب واضطراب افتادی.

اکاسرهٔ عصر وزمان و قیاصرهٔ عهد و آوان، از ابتدای بلغار و سقین تا سرحد ظلمات و دشت قبحاق و هند و سنده و چین و ماچین و خطا و ختن و روم و فرنگ ایران و توران از صدمهٔ قهر او چون بین لرزان، لکان جابلقا و جابلسا بلکه یا جوج و مأجوج هم از سلبات خشم او ترسان.

تف تیغ و خنجر چنان بر فروخت که در چشمهٔ چرخ ماهی بسوخت
امر نافذش قرین قضا و قدر، و حکم جاریش قرین فتح و ظفر. چهرهٔ فتح و نصرت به جوهر شمیر آبدار او پرداخته، و ریایات دین و دولت از نونک ستان جانستان او افراخته. بیت

سعادت هم رکاب و بخت هم راه طراز رایش نصیر من الله

امید که سیارهٔ چرخ این حضرت گردون رفعت کیوان رتبت از افق دوام تا مدت دور افلاک بر مرکز خاک طالع و تابان باشد، و نام و لقب همایون نادری بر سکهٔ مدحت تا انقراض عالم و انتهای بقای بنی آدم مخلد و بردوام دارد.

چون فقیر کثیرالتقصیر، محمد کاظم وزیر دارالملک مرو شاهجهان، و قایم حالات و کیفیت احوالات ذات سعادت اشتمال صاحبقرانی را از ایام صبا تا هنگام شباب و جوانی، و لشکرکشی و اقلیم‌گیری تا زمان و سول سپهداری، و انتزاع دادن جمیع مخالفین را از مملکت ایران، و سوانحات و مقدمات را مجملی از مفصل در مجلد اول ذکر [کرده]، و از ابتدای ایام سلطنت و فرمانروایی و بنای سکه و خطبه به نام نامی و اسم گرامی آن حضرت، تا آغاز جهانگیری و تسخیر ممالک هند و ترکستان و اروس و الان و داغستان، در مجلد دوم این اوراق شرح داده است، لازم دید که [در] این اوراق، که مجلد سیم است، عنان سخنرا در مضمار بیان امورات سائحه و قضایای هایل، و مقدمات ولایات روم و تسخیر ممالک آن مرزوبوم، و وقوع سوانح و ظهور

حوادثی که در آن اوان تا هنگام رحیل قاآن الاعظم و خاقان الاکرم حضرت صاحبقران و آن خسرو ممالکستان بمشیوع پیوسته، تمامی صادرات حالات سانحه و واقعات امورات شایعه که در حیزامکان بموقع رسیده، و امور غریبه که از آن حضرت در هنگام انتظام بخشی صادر گشته، به الفاظ لاتکلفانه و خالی از عبارات مشکلاانه، در نهایت وضوح که باعث ملال و انکدار خواطر مستعمان نگردد، در رشته تحریر و تقریر کشد. امید که چون بمنظر صاحبان دریافت رموز حقایق و کاشفان حجب اسرار و دقایق تاریخ و انشا رسد، از جودت طبع سلیم و کمال ذهن مستقیم چون بر نکات و عبارات ناقصه که بر زبان قلم مکسور الرقمت سمت جبریان یافته باشد [رسند] خرده گیری نمرموده، حمل بر نقص مؤلف نخواهند نمود. زیرا که در ایام و فور حوادث روزگار و اوان ظهور اقسام سوانح لیل و نهار، که سرچشمه انذهان و طبایع در کدورت و هوای خواطر از تراکم غبار غموم در کلفت بود، به جمع این وقایع پرداخته، به ایراد آن شروع نمود. و منه التوفیق و علیه التکلان.

۱۷۲

در بیان وصول اخبارات از حدود روم و نقض عهود و موثیق سالفه نمودن سلطان محمود دارای آن مرز و بوم و سایر وقایع

چون پیوسته همت والا نهمت صاحبقران در گرفتن بلاد و رفاه عباد و امنیت و رفاهیت و محض جهانگیری و جهانگردی و فرمانروایی [بود]، و تسخیر اقالیم محروسه چون اسکندر ذوالقرنین در خاطر فیض مظاهر خاقان گیتیستان رسوخ تمام یافته بود، در این اوان میمنت انجام که به توفیقات ملک علام خاطر خود را از لوث وجود معاندین داغستان و خروج سام میرزا و غیره بلاد ایران و توران و سند و هندوستان جمع نمود، از نواحی آذربایجان وارد سته و اردلان و همدان گشته، و در آن حدود نواب کامیاب جهانبانی نصرالله میرزا [سام میرزا] را به حضور ساطع النور صاحبقرانی حاضر، و حسب الامر به قتل آن [مردود] فرمان داده، خاطر جمعی [از رهگذر سام] حاضر حاصل گردید، و دیگر مواد که در مجلد دوم رقمزده کلک بیان گشته.

بر ارباب سیر پوشیده و مخفی نماند که در هنگامی که رایات جاه و جلال به عزم گوشمالی طایفه داغستانی با عساکر نصرت مآثر عازم گردید، در آن اوان دو دفعه

۱- نسخه: سلطان محمد.

۲- کلمه‌های میان دو قلاب ابتدا به خط دیگری بالای سطر افزوده شده.

اینچنان سلطان محمود دارای روم با تحف و هدایای بسیار وارد درگاه خلافت‌مدار خاقانی گشته و نامه‌ای [را] که سلطان معظم‌الیه در خصوص اتحاد یگانگی و سد و ستور، به‌نوعی که در ایام پادشاهان صفویه [بوده]، قلمی داشته بود، به‌نظر کیمیا اثر صاحبقرانی رسانیدند.

حسب فرمان قضا جریان دفعه اول چنان به‌نفاذ پیوسته بود که چون اراده دوستی و اتحاد بر خاطر آن سکندرجاه قرار گرفته، و اراده بستن سد و ستور در خاطرش روخ یافته، مانعی ندارد مشروط به آنکه چون خانه کعبه معظم چهار رکن دارد و در هر سمتی یکی از علمای اربطه اهل سنت امامت می‌نمایند، باید به‌عهده و اهتمام شریف مکّه معظمه مقرر دارند که یک رکن آن را به‌علمای اثنا عشری که بندگان همایون ما تعیین نمایند تسلیم، و به کشتیبانان و غرابداران و راهداران و سرشمار گیران و باجگیران و خراج‌گیران و اقمه‌گیران و رسوم‌گیران و سایر جماعتی که در عرض راه خانه کعبه معظمه دخیل امورات باج و خراج می‌باشند [مقرر شود] دیناری به‌هیچ وجه من‌الوجه از جماعت ایرانی و تورانی نگرفته، مزاحمت به‌احوال احدی فرسانند.

و یک رکن دیگر بیت‌الله الحرام را به‌دیگری از علمای مذهب امام‌الاعظم مقرر فرمایند که تصرف نموده، حجاج ممالک هند و سند و توران و پشت قباچاق و قزاق را امامت کرده، بدون دادن باج و خراج معاودت به‌اوطان خود کرده، دعای خیری به‌جهت‌نات اقدس ارفع همایون طرفین باشد.

در یک رکن آن حجاج ممالک ایران به‌رویة خود نماز گزارند. و یک نفر میرحاج از ممالک ایران تعیین شود، که مرفه‌الحوال و مرفع‌الاحوال رفته مراجعت‌نمایند. به‌عهده گماشتگان سرکار عظمت‌مدار قیصری مقرر شود، که در حال رفتن و آمدن احدی مزاحم نشود.

چون دارای روم از مضمون نامه صاحبقرانی مطلع گردید، ناچار از راه یگانگی درآمد، دورکن کعبه معظمه را به‌نهیج فرموده^۲ تسلیم فرستادگان خاقان دوران نموده. و در آن ایام خجسته فرجام غنی و مالدار و مسکین و راهدار در کمال خوشی و به‌میلنی اندک به‌زیارت بیت‌الله الحرام مشرف گشته، به‌خاطر جمعی تمام معاودت به‌مساکین خود می‌نمودند.

اما در این ایام سعادت فرجام، که خسرو سپهر احتشام درنواحی داغستان نزول اجلال داشت، چون چند دفعه چشم زخمی درنواحی آوار به‌عساکر نظیرشمار رسیده،

۳- این بند، بعداً نوشته شده، به‌جای مطالب مطرهایی که از متن تراشیده‌اند.

۴- در حاشیه افزوده شده: و گرفتن باج و خراج و سرشماری را موقوف و در این خصوص عهدنامه.

۵- مولف اشتباه کرده است. پیمان صلح نادر با عثمانی که متن آن در جهانگنا (ص ۲۱۵-۲۱۹) آمده، بعد از آخرین جنگها، و در آخرین روزهای عمر نادر در ۱۱۵۹ میلاد شد، و دو نکته اصلی اعلامیه دشت منان: تخصیص رکنی در کعبه به‌ایرانیان، و رسمیت امیر حاج اسپران که مورد قبول عثمانیها نبود، در آن نیست.

و جماعت لزرگه چند نفر از عساکر مذکوره را اسیر کرده، به سمت تابارم و از آن نواحی به سمت اسلام پل برده بودند. سلطان و سرداران روم این مقدمه را حمل بر ضعف خاقان دوران نموده، تجار و قوافل ایرانی را زجر و بدعنف احوال و اسباب آنها را گرفته ماهات می کردند. و از قوافل حاج بیت الله الحرام اضافه از او آن سابق باج و خراج و رسوم گرفته، و عاملانی [را] که در آن حدود به میرحاجی اهل ایران تعیین شده بودند، آنها را نیز اخراج و به سیاست و عقوبت تمام روانه دیار خویش گردانیدند.

چون سائحه مذکوره در مملکت آذربایجان گوشزد صاحبقران دوران گردید، آتش غضب قیامت لهب در اشتعال آمده، به لفظ گهربار فرمود که: این چنین مژده را همیشه از خالق کون و مکان استغاثه می کردم، که عهد به سلطان روم بسته ام، و اراده جهانگیری در خاطر من رسوخ تمام یافته. و نمی دانستم که به چه نحو قدم در آن مملکت گذارم. لئله الحمد و المنة که عنان مخالفت و عصیان و عهد شکستن از آن عرصه به ظهور رسید.

فی الفور ارقامات به اطراف بلاد ایران قلمی فرمود، که اسباب مباحثاج بسیار از ملبوس و دواب به رکاب ظفر نسیاب حاضر ساختند. و چند یومی در نواحی کرمانشاه توقف، و در آن حدود طرح قلعه عظیمی افکند، که اسباب قورخانه و جیاجانه و اسباب وآلات حرب [ذخیره کرد] که هر گاه در نواحی روم احتیاج افتد، اجناس مذکوره را از آن نواحی حمل و نقل اردوی ظفر شکوه نمایند.

و به سرداران و سرکردگان و سرخیلان و مین باشتیان و یوزباشیان و پنجاهباشیان و رندباشیان قدغن فرمود، که تدارک سه ساله جهت تسخیر روم گرفته، در آن حدود سان عساکر منصور را ملاحظه فرمود.

اولا عساکر نصرت مآثر خراسان را به حضور ساطع النور خواسته، اولاً سان غازیان افتار: ساکنین ایورد و دره جز ۷ ولسا و درون و راز و قوشخانه و چهچه و مهنه و پیش بلوک و دارالاثبات کلات را ملاحظه، بعد از اتمام آن عساکر منهدی و مروی و سرخی و زورآبادی و دربندی و مزدورانی را تشخیص، بعد از اتمام آن غازیان اکراد خبوشانی و الهداغی، و بعد سان غازیان بیات نیشابوری و قلیچی و بغایری ساکنین سرور و اسفراین و جوین و کومیش و عرب بیچاره و میان دشت و بساکوه، و بعد از اتمام آن عساکر شاملوی هراتی و هزارهجات و جمشیدی و تایمنی و کل اویماقات را، بعد از اتمام آن طایفه غازیان ابدالی و قلیجایی و لزرگی فراهمی و قندهاری را ملاحظه، بعد از اتمام آن غازیان بلوچستان را تشخیص [نمود]. چون اسامی نفری را که محرر این اوراق از لشکر نویسان مشخص نمود، موازی شصت و پنج هزار نفر خراسانی به تعداد آمد.

و بعد از اتمام آن، طایفه عساکر عراقی را ملاحظه فرمود از: اصفهان و قم و کاشان و درجزین و فراهان و یزد و کرمان و از طایفه بلوآره و بختیاری موازی چهل و پنج هزار

نفر به‌قلم آوردند.

واز جماعت فارسی و طایفهٔ قبلی و گرمسلی^۹ و لاری و بندری و شتر و هویزه و غیره، موازی پنجاه هزار نفر سان دید.

واز مملکت تبریز و مراغه و ارومی و سلدوز و سوق بلاغ^{۱۰} و دنبلی و برکشاد و آهار قرا داغ و گنجه و قراباغ و برده^{۱۱} و سمنوایروان و طوایف ارامنه ساکن طوق و غیره تقطیس و کل گرجستان، و شیروان و شماخی و مغان و آن نواحی و نخجوان و داغستان، و از ایلات و احشامات از قبیل افشار و مقدم و بیات و قاجار و لزگی و ترکمان و دنبلی و قراناغی و سایر طوایف، که قلم از تعداد آن عاجز و قاصر است، موازی شصت هزار نفر در آن محل در حضور فیض گنجور صاحبقرانی حاضر [شدند].

واز نواحی قلمرو و علیشکر^{۱۲}، که همدان و کرمانشاه است، بیست و پنج هزار حاضر [شدند].

و از عساکر ماوراءالنهری و خوارزمی و قزاق و قراقلیباق [و] دشت قبچاق موازی شصت هزار نفر نامدار نیزه باز ناوک انداز خنجر گذار موجود [بود].

و موازی هفتاد هزار نفر از طایفهٔ غزنین و کابل و جلال‌آباد و پیشاور و لاهور و شاه‌جهان‌آباد و ملتان و کشمیر و اگرم و بکهور و دکن و سایر بلاد هندوستان و سند، مستعد و آماده از نظر کیمیا اثر گشتند.

چون میرزا بدیع‌الزمان و میرزا هاشم، لشکر نویسان دیوان اعلیٰ، به‌کل اسامی و نفری که عساکر بیرداختند، سیصد و هفتاد و پنج هزار نفر ملازم رکابی در آن نواحی موجود بود، و در رکاب سعادت فرجام حاضر بودند.

چون خاطر فیض مظاهر از سان عساکر نصرت‌مآثر فراغت حاصل نمود، با سپاه قیامت شکوه مصمم قتال و جدال، و به‌جهت تسخیر ممالک روم عنان سمند تیز گام‌را به نواحی زهاب انعطاف داد. و چند یومی در آن نواحی استعداد خود را حسب‌الواقع مضبوط کرده، وارد لیلان، که انتهای ولایت ایران و ابتدای مملکت رومیان است، شد. در آن نواحی عساکر منصور را نمسته بدسته کرده، و متوکلا علی‌الله استعداد از یواطن ائمهٔ هدی خواسته، عازم ولایات روم گردید.

اما در آن اوان، به‌جمیع بلاد محروسه حکام و ضابط و عمال جدید تعیین فرموده، خاطر خود را به‌ر جهت جمع ساخت. و به‌ساعت مرغوب و موعدهٔ محبوب عازم گردید.

۹- (= گرمسیری)

۱۰- (= ساوجبلاغ = مهاباد)

۱۱- (= بردع)

۱۲- نسخه: قلمرو و علیشکر.

۱۷۳

در بیان توجه رایات خورشید علامات به جانب روم
و تسخیر قلعهٔ ارول و کرکوک^۱ به عنایت قادر لمیزل
و ذکر وقایع آن ایام

چون فراشان کارخانهٔ ازلی و بساط اندازان منازل لمیزلی به موجب کریبهٔ «توتی الملك من تشاء» بساط امن و امان را در بساط زمین و زمان جهت ارباب دولت و اصحاب عزت گسترانیده اند، و قبهٔ بارگاه سپهر احتشام براوج نریا رسانیده، و کنگرهٔ سراپردهٔ مظهرالطاف الهی را از فلک مینا گذرانیده، که تا حضرت مالک الملك تعالی شانه که حکیم علی الاطلاق و والی باستحقاق [است] و کشور الوهیت به منشور «تبارک الذی بیده الملك» مخصوص او، و به طفرای غبرای «ان الارض نورثها» موقع ساخته است، و در فضای دلگشای اقالیم لوای «توتی الملك من تشاء» افراخته، همواره رایت «انا کنا فی الارض» بر دوش صاحب شوکتی [است که] ندای ملک آرای «انا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل» به گوش هوش اصفا نموده است، و به تلقین متین «واقسطوا ان الله یحب المقسطین» اقدام فرموده، و الحمد لله علی تکالیف نعمائه این عطیهٔ کبری پیوند ثابت حاصل بندگان صاحبقران زمان است.

ماه را یارای آن نبود قیاس
رای او خورشید را بخشد شعاع
کیست کیوان پاسبان بر دوام
صبح ازو هر روز برخیزد پگاه
سلطنت با نام او آمیخته
روشن از مشکات رویش خرویی
همچو کیخسرو، جهانگی از نخست
صاحب اقتداری که چون بر ابلق گردون سوار شود، از اشعهٔ مهر جهاتذب آن شهای تار و بیابانهای قنار مزین و نورانی گردد، و از ضرب شمیر آتشفشان و از هیبت قهر قیامت نشان آن، جشید جم و کیخسرو با حتم و اسکندر رومی و تبع الاکبر یعنی و چنگیز خان خطایی و امیر تیمور گورکاتی سراز خواب تراب برداشته، به عجز و انکسار اعتراف می ورزیدند، بیت

شهنشاه ایران و توران زمین
همه شهریاران فیروز جنگ
سد و چارده شاه و الانزاد
ز سند و ز هند و ز سرحد چین
مطیعیش شدند تا دیار فرنگ
همه نامدار و همه خوش نهاد

دوباره هزار و صد و شصت و چار که هریک امیری به هر کشوری کمر بسته‌اند چنگی چون غلام سراسر جهان زیر فرمان اوست اله است به هر کار آن رهبری جو حکمش به هر عالمی قادر است

قصه، شهنشاہ دوران و آن خسرو ممالک‌ستان و آن نادر صاحبقران از منزل لیلان بر جناح حرکت آمده، منزل به منزل وارد اروم، که اول قلعه‌ایت از قلاع روم، گردید. و سکان آن قلعه از راه خشونت و خصومت درآمده، در قلعه‌داری لوازم اهتمام به تقدیم رسانیدند. و چون قلعه‌ای بود به منات رشک حصار فیروزه‌فام و غیرت قلعه‌سپهر عالی مقام، به همان مغرور گشته، دست در آویز و ستیز گذاشتند.

خاقان گیتی‌ستان، به عهده امیرخان توپچی باشی مقرر داشت که: در همین یوم باید این حصار را از تصرفین قلعه انتزاع داند، حسن خدمت ظاهر سازی. آن نامدار جلال‌دات آثار، در دم دور آن حصار را توپهای ثعبان کردار و خمپاره‌های آتشبار چیده، به انداختن آنها اشتغال نمودند. چون مکان آن قلعه خود را گرفتار گلوله توپ و خمپاره دیدند، ناچار الامان گویان از بالای حصار به فریاد آمدند.

حساب‌الامر گیتی‌ستان آن جماعت را امان داده، حکام و ریش‌سفیدان آن قلعه به دربار معدلت آثار مشرف، و خاقان دوران چند نفری [آرا] که آثار شرارت در بشرة ایشان ظاهر دید مقتول، و باقی ایشان را بخشیده، سوارات عساکر منصور را از ایشان باز یافت، و چند یومی را در آن حدود قبه بارگاه به اوج مهر و ما افراشته، و از آن بواحی بر جناح حرکت آمده، عازم قلعه کرکوت گردیدند.

چون سکان آن دیار از حرکت رایات بیضا آیات به صوب قلعه خود اطلاع حاصل ساختند، جمعی از آن برگشته پختان که به قدر یک هزار و کسری می‌شدند، عازم سر راه صاحبقرانی گشته، که شاید چشم زخمی به عساکر منصور رسانند.

کجا پشه را تاب صرصر بود کجا شیشه را زور مرمر بود

به خیالات فاسده به سرعت تمام می‌رفتند که ناگاه به محمدحسین خان قاجار و خانعلی خان کوکلان، که قراول اردوی ظفر شکوه بودند، برخوردند، و به آن خیال که لشکر صاحبقرانی همین خواهد بود، اراده نمودند که صف‌آرایی نموده، مردانه وار کوشند، که عساکر منصور چون شیر خنماک، که به قدر شش هزار نفر بودند، بیکدفعه حمله بدان گروه مخالف کردند. و در آن حملات اول جمیع آن برگشته پختان را اسیر و قتل ساختند. مگر معدودی چند که در اجل ایشان تأخیری بود زخم‌دار و مجروح

۲- بالای سطر افزودند: به تاریخ دویم رمضان سنه ۱۱۵۵، اما طبق جهانگشا (ص ۳۸۳-۳۸۵) نادر در ۱۶ ذیحجه ۱۱۵۵ از داغستان حرکت کرده، در ۲۴ ربیع‌الاول ۱۱۵۶ به میروان، و از راه سنندج و مرز زهاب، و شهر زور و جولان در ۱۴ جمادی‌الآخری به کرکوت رسید و کرکوت در ۲۱ همان ماه بعد فتح شد.

راه فرار پیش گرفته، خود را به قلعه کرکوت انداخته، چگونگی مقدمات را تقریر کردند.

و از آن جانب سرکردگان مذکور سر و زنده خود را، که به قدر یک هزار و چهارصد نفر می‌شدند، به حضور اقبس آوردند، دارای گیتی‌ستان زنده‌ها را نیز به قتل آورد. و از آن منزل بر جناح حرکت آمده، در دوفسخی قلعه کرکوت تزلزل فرمود، و آن شب ترعیش و نشاط گذرانیده، بساط انبساط بگسترانید.

روز دیگر که این خسرو خاور به عزم تسخیر این کشور از منزل افق رایت عزیمت مرتفع گردانید، پادشاه بحر ویر لوای کورستانی را افراخته، از ماسچه رایت مهر آیت ساحت آن دیار را اضانت بختید، و از آن منزل در حرکت آمده، در دور و دایره قلعه کرکوت تزلزل اجلال به اوج هلال رسانید. و بر مرکب صبا رفتار بر آمده، با معدودی چند دور و دایره آن حصار را تماشا کرده، به حصار عساکر فرمان داد.

فی الفور، امرای عظام و خوانین فلک احتشام و تواجیان، بهرام انتقام و قورجیان هزبرکنام، و سایر کمربندان کینه‌کوش و نهنگان برجوش و خروش، به جوشهای زرنگار پیکر خود را آراسته، بر اسبان صبا گردون آثار بر آمده، در ساحت درگاه عرش اشتباه صف‌آرای گردیدند.

و در آن صباح فیض انتباه پادشاه مؤید من‌عندالله مانند جمشید خورشید به کمیت گردون گرد گیتی‌نورد بر آمده، از خلال ابطال رجال عبور فرموده، یگان یگان توپجیان و دلیران نامدار و مجاهدان غضنفر شعار جنود ظفر نمود را با خیول و یراق به نظر فرخنده اثر در آورده، شفق و سرور موفور به حضرت گیتی‌ستان دست داده، فرمود که: چون مطمع نظر آفتاب اثر ما آن است که ممالک روم در اندک فرصتی به حوزه تصرف اولیای دولت قاهره در آید، باید قلعه کرکوت در عرض دوسه یوم به تصرف ما در آمده، حسن خدمات خود را ظاهر نماید.

سرکردگان عظام و مین‌باشیان کرام و غازیان جانفشان عرض نمودند که: هر گاه رای جهانکشا قرار گرفته، مرخص فرمایند که در همین دم یورش به قلعه برده، به نیروی اقبال بی‌زوال شهنشاهی، قلعه مذکور را به تصرف خاقان دوران در آورده، سگان او را خلف شمشیر تیز و خنجر خونریز می‌نماییم.

ساحبقران دوران [فرمود]: هر چند این قلعه در استحکام یا بروج سماوی همدوش، و در متانت یا سد سکندر هم‌آغوش است، اما رای همایون ما چنان تقاضا می‌نماید، که بدون تصدیع و تمب عساکر منصور، به ضرب گلوله توپ و خمپاره به تصرف اولیای دولت دوران عدت در آید.

پس حسب‌الفرمان قضا جریان به‌شده توپچی باشی مقرر گردید که دور و دایره آن حصار را به توپ و خمپاره بسیار آراسته گردانیدند، و به انداختن گلوله سعی و جهد می‌ورزیدند. و از اطراف غازیان غضنفر آیین پیرامن آن حصار در آمده، قلعه را در میان

گرفتند. و روز اول به ترتیب و تمهید اسباب قلعه گیری پرداخته، روز دوم همت بر فتح این حصن حنین گماشته، بهرمی سهام خون آشام برج و باره [را] از وجود معاندان برداشتند، و از بالای قلعه نیز بهرمی سنگ رخنه در قصر حیات مجاهدان دین می انداختند.

تیر غازیان شیر صولت چون شهب که به تارک مسترقین سمع [آید]، بر آن شباطین خملتان راه بالا گرفت، و به یک رعد [توب، حیات] آن پست فطرتان چون اختر ادبار ایشان به حسیض پستی روی نهادی. گاه از دود شعله قاروره نفت دیده زندگانی متحمنان به سفت «و ایضت عیناه» منصف گردیدی، و گاه از سحاب منجیق به سبم سنگ اندوه بر مفارق این نامداران یاریدی. بیت

ز هر دو طرف اهل ناموس و نام تن آسودگی کرده بر خود حرام
کسی کو سر از باره کردی برون به تیری ز بالا شدی سرنگون
اما به شرب گلوله خمپاره آتشخان محصورین آن حصار، چون کبوتری که به دست شنقار گرفتار گردد، به هر طرف گریزان، و از صدمه توب رعد نشان بروج و باروی آن حصار چون کردار بخت گیر گشتگان از هم می ریخت. و ترلز «انا زلزت الارض زلزلهها» در آن حصار افکندند.

چون کار بر محصورین تنگ گردید، ناچار جمعی از سرخیلان آن دیار الامان گویان به فریاد درآمدند که: هر گاه حضرت گیتی ستان از جرایم ما درگذرد، وارد درگاه عرش دستگاه می گردیم، و این مقدمه را به پایت شیر خلافت محیر عرض [نمودند]. و خاقان منصور آن طایفه [را] امان داده، به احضار ایشان فرمان داد. ۲. سکان آن حصار شمشیرها در گردن افکنده، و کلام الله را شفیع ساخته، به عقبه بوسی آستان فلک نشان مشرف گشتند.

خاقان گیتی ستان آن طایفه را نوازشات کرده، از سر جرایم ایشان درگذشت، و حاکم وضابط به قلم مذکور تعیین فرمود، و موازی یک هزار نفر از ملازمان قلمرو در آن نواحی تعیین داشت. و به اطراف بلوکات کرکوت رقم شفقت آمیز مقرر داشت، که رعایا و برابرا در مهد امان بوده، به خاطر جمعی به شغل و عمل خود مشغول باشند.

چون خاطر جمعی در آن حدود حاصل ساخت، اراده آن نمود که به سمت قلعه موصل در حرکت آید، که در این وقت ضابطان و کارکنان مرقد مطهر شیر خدا یعنی علی مرتضی وارد، و تمام نمون طلاکاری گنبد مبارکه را به عرض عاقلان سده سنیه همایون اعلی رسانیدند.

پادشاه سپهر اساس در خصوص فروش و نقوش آن روضه مقدسه حسب الامر مقرر فرمود که از نواحی کرمان از قالی و نمند فراوان نقل شاه نجف نمایند، و چند نفر از معتبرین را مقرر داشت که بدان حدود رفته، بعد از نقل فروش، جمیع بیوات سرکان فیض آثار را مفروش کرده، در آن حدود توقف، که بعدالایوم به رنجو رای الهام آرا

قرار گیرد، از آن قرار مرعی و معمول دارند، چون خاطر خطیر پادشاه کشور گیر از آن مقدمه خاطر جمع گردید، از آن نواحی برجناح حرکت آمده، عازم موصل گردید.

و در هنگام ورود آلتین کری، جمعی از سکان و اهالی آن بلوکات به عنوان استقبال وارد خدمت پندگان عظیم‌المثال گشته، از راه اطاعت و انقیاد در آمدند، و پیشکش و ارمغان بسیار به نظر اقدس حاضر ساختند.

و به عرض اقدس رسانیدند که: جمعی از طایفه شیطان پرست، که به به خدا و [نه به] رسول آن اقرار دارند، در این محل می‌باشند که همگی افعال و کردار آن طایفه شیطنت و افساد است، که هر گاه موکب همایون از این رهگذر بگذرد، جمعی از آن طایفه یروباش آمده، سرهای گذرگاه و ممرهای عام را گرفته، نخواهند گذاشت که احدی بدان جانب عبور نماید. و افساد و شرارت آن طایفه محل تهمت و بدگمانی این غلامان خواهد شد.

خاقان گیتیستان از شنیدن این مقال، در اندیشه آن افتاد که آن طایفه بد نهاد را به جزای اعمال نامناسب خود برساند.

۱۲۴

در بیان رفتن علیقلی خان برادرزاده حضرت صاحبقران حسب الامر خدیو جهانیان به عزم تنبیه طایفه ضالّه شیطان پرست^۱ و سایر واقعات بالا و پست

آغاز کلام به ذکر قهاری باید که تیر بر چرخ پست خم از ادای رصف نیزه گذاران نبرد غیرتش چون دال ادا نتواند گذشت، و ابتدای پیام به نام جاری شاید که کاتب کریم‌البیان «ن و القلم» از روی ثبات قدم در بیدای ثنا از سهم کمانداران صف همتش چون حروف بیا نتواند گشت، و رحیمی که در مقابله ستیز بهرام خونریز زهره عشرت‌انگیز را چنان زره‌پوش گردانیده، که خود از آن يك حلقه پیداست، و حکیمی که در محاربه تیغ صبح شعله‌افشان سپهر هراسان با وجود زره کواکب در زیر سپهر زرین آفتاب گرفته، بیاراست

بلندی نه آسمان بلند گشاینده دیده هوشمند جهان آفرین وز جهان بی نیاز به هنگام بیچارگی چاره ساز
تقریر این مقال و تصویر این خیال، وصف حال حضرت صاحب اقبالی است که

۱- حادثه سرکوبی یزیدیه یا شیطان پرستان در جهانگنا و سایر منابع متداول نیامده است.

در آن محل حسب فرمان قضا جریان چنان به نفاذ پیوست که علیقلی خان را به نظر
 کیمیا اثر صاحبقرانی حاضر کردند. و بدان فرمود که: در این وقت سکان این نواحی
 المتجا به درگاه دین پناه آورده اند و عرض نمودند که فوجی از مخالفین دین و معاندین
 شرع سید المرسلین که از سایر کفره و فجره [گمراه ترند] که شیطان لعین را بعضی به
 خدایی و برخی به رسالت قایل اند، در این نواحی به سلطنت و ایالت مختارند و دست تعدی
 و تسلط گشاده، به نهب و غارت مسلمانان و قطع طریق تجار ایشان اشتغال دارند. این معنی
 به خاطر دریا مقابل اقدس گران آمده، باید آن فرزند بدون تأمل [با] فوجی از لشکر
 ظفران کالیبرق الخاطف آن دیار ظلمت آثار و زمین کدورت آیین را غیرت سپهر
 منیع و فلک رفیع ساخته، اثری از آن طایفه در عرصه گیتی نگذاشته، نیست و نابود
 گردانیده، به رکاب اقدس مراجعت نماید.

علیقلی خان معظم‌الیه قبول آن امر عظیم کرده، با عساکر نصرت‌مآثر عازم آن
 حدود گردید.

اما طایفه مذکوره جمعی از کسان خود را به عنوان قراولی مأمور آن حدود
 نموده بودند، که هرگاه علامات عساکر قزلباش ظاهر گردد، خبر به ایشان برسانند،
 و کسان مذکور خبر حرکت بندگان و الا را گوشرد آن طایفه کردند. چون جمعیت
 ایشان اضافه از حد و حصر بود، به قدر دهم هزار نفر از آن پخت برگشتگان سوار و پیاده
 جمعیت کرده، در دهنه کوه شیلان منتظر ورود عساکر قزلباش بودند، که از آن جانب
 نواب علیقلی خان باموازی دوازده هزار نفر بر جناح حرکت آمده، عازم آن نواحی
 گردید.

و در هنگام ورود آن دره، قراولان فیروز دستگاه به سمع عالی رسانیدند که شور
 و غوغایی در این نواحی استماع نمودیم، و چنان تشخیص دادیم که جمعیت بسیاری
 سرگذرگاه را گرفته، و اراده مجادله داشته باشند. بندگان و الا دردم عساکر منصور را
 دسته بسته کرده، از فراز و نشیب آن جبال حمله بدان طایفه بمسگال آوردند.

اما جماعت مذکوره برخی در خواب و جمعی بیدار و هریک در شغل و کار خود
 در آن دره اشتغال داشتند، که ناگاه اطراف خود را به هر جهت محسوس گرداب یلا دیدند.
 و سراسیمه جمعی به اراده مجادله و برخی به خیال فرار خود را بر فراز و نشیب آن جبال
 گرفته، به رسو می رفتند، و جمعی دیگر دست به شمشیر حمله به عساکر منصور کرده،
 محاربه می کردند.

اما نامداران ظفر هم‌عنان به ضرب تیر تفنگ و شمشیر الماس رنگ دمار از روزگار
 آن قوم خاکسار بر آوردند، اما موازی سه هزار نفر از آن جماعت از میان دره بیرون
 آمده، و در عقب تلی که مشرف بدان جماعت بود نزول کردند. چون هنگامه گیر و دار
 گوشزد آن طایفه نابکار گردید، بیکدفعه به هیئت اجتماعی از آن عقب شسته رفیع
 در آمده، دست به شمشیر حمله به عساکر منصور کردند.

اما از قضایای الهی و اقبال نادری، در آن محلی که عساکر قزلباش با طایفه
 مخدول‌العاقبه در مجادله مشغول بودند، عطاخان اوزبک سر کرده عساکر ترکستانی

با موازی پنج هزار نفر از نامداران افراسیاب توأمان چون نیزه‌دار و کماندار بودند حسب‌الفرموده علیقلی خان از محل حرکت تا آن محل در همهجا دو میل راه از عقب عساکر منصور می‌آمدند، و در آن محل [که] آن سه هزار کسی از فراز آن خامه‌ریگ دست به شمشیر بیرون آمده [می‌خواستند] از قضای لشکر شیخیون نمایند، عساکر تورانی سرراه آن مردودان را گرفته، [حمله] بدان گروه شیاطین خصلتان نمودند. و فی‌مابین محاربه‌ای دست داد که بهرام خون آشام در فلک مینافام زبان به تحسین آن دو گروه گشاده، آفرین می‌گفت، چون ساعتی هنگامه گیرودار به طول انجامید، جماعت شیطان پرست طاقت صدمه عساکر ترکستانی را نیاورده، راه فرار پیش گرفته، چون ستاره نجات‌النش پراکنده گشتند.

اما از آن جانب، نواب علیقلی خان شکست فاحش بدان گروه اشرار داده، سرو زنده بسیار عساکر منصور به حضور ساطع‌النور حاضر ساختند. و اسرای آن طوایف را حسب‌الفرموده بندگان عالی علف شمشیر تیز و خنجر خونریز ساخته، به تزد سایر مقتولان رسانیدند.

اما در آن محل به‌صبح عالی رسانیدند که کوچ و کلفت آن طوایف در این نزدیکی در متزهات و بیلاقات این حال‌اند. هر گاه موکب عالی در این روز بدان مکان نرسد، یقین حاصل است که آن طوایف کوچ خود را برداشته به مکانها و سقناقه‌های متین خواهند برد. دنبال صید جسته دویدن چه فایده؟ اولی آن است که بدون تأمل به عقب آن جماعت رفته، کار آنها را به تمام رسانند. نثر بار معظم‌الیه قبول آن معنی را کرده، بر جناح حرکت آمده [بود] که عازم مقصد کرده که در این وقت عطاخان اوزبک با فتح نمایان و سرو زنده شیاطین خصلتان وارد حضور فیض‌گنجور گردید، و آن سرها و اسرار را به نظر خیر منظر رسانیدند. بندگان والا توازشات بسیار به عطاخان و سایر سرکردگان ترکستانی کرده، زنده‌ها را به نهج فرموده به قتل رسانیدند.

واز آن منزل بدون توقف عازم آن حدود گشتند. چون به قدر دو میل راه طی کردند، ناگاه از دور علامات لشکر بسیار به نظر عساکر منصور رسید که از حدود حصر بیرون [بود].

و مقدمات آن لشکر بهنجوی بود که ابلیس نام، شیطان پرستی که سردار و صاحب اختیار آن قوم بود، در آن محل ده هزار نفر از کسان خود را روانه دربند شبلان ساخته، و خود به جمع‌آوری سپاه اشتغال داشت. در آن محل موازی سی هزار جمعیت فراهم آورده، عازم سرراه عساکر منصور بود که جماعت شکست خورده مقدسه خود را معرض خدمت آن مردود نمودند. باد نخوت و غرور دامنگیر آن گشته، با طایفه غدار مکار خود، که از روی شقاوت با رخساره چون پرزاغ چشم به متاع حیات این فرقه سرخ کرده بودند، و خون فاسد در بدن ایشان به جوش آمده، چنان یا خود قرار داد که در این شب در این مکان سکنی کرده، در نیمه شب شیخیون به عساکر قزلباش زده، کام دل حاصل خواهیم ساخت. به همان اراده در همان منزل توقف [نمود].

و چون قراولان بندگان والا از تزلزل آن طوایف مطلع گشتند، چگونگی را موع

مقیمان پایه سریر عالی کردند. و چون هنگام غروب آفتاب بود، در آن محل بندگان والا نیز توقف [نمودند].

اما از دولت صاحبقرانی و بین سعادت قوی اساس، تدبیر ایشان مخالف تقدیر افتاد، وطن و تخمین ایشان در تشخیص و تعیین زمان موافق نیامد. چنانکه وقتی که هنگام پرواز طایر شب زمانه را از آتش بال خود دل گرم ساخته بود، و انتظام مهر آتش قهر در دودمان شب ظلمت آیین انداخته، خبر وصول ایشان در یکفرسخی به مصکر ظفر قرین رسیده، آواز طبل رحیل به گوش قاید دولت اسلام رسانید.

و در آن شب، عاقر منصور نسته به دسته در محافظت و محارست خوداشتغال داشتند، و جمعی از نامداران و دلاوران به عنوان طلابه ناری در دور و دایره اردوی فیروزشکوه در گردش بودند. و چون قرب مسافت آنها فانا بر مخالفان بیشتر می شد، و معاندان مکر اندیشه سمت ظهور می یافتند، و نیز می دانستند که فریب رنگ و افسون و تیرنگ را بر انگیخته اند که جز به زبان تیغ رفع آن هنگامه نمی توانستند نمود، بناچار به طسریق اضطرار به ترتیب قواعد کارزار و تمهید قوانین جنگ و پیکار مشغول گشته بودند. که وقتی که طلیمه صبح با تیغ چون آب و سپر زرین آفتاب زنگی شب را بر خاک میدان زمانه انداخت، دو صف در مقابل یکدیگر چون کوه گردون ستون ایستادند

دو لشکر به هم برکشیدند کوس
چو شطرنجی از عاج و از آنوس
که هر یک بر زمانه راه امن و امان بسته.
و صولت استداره را از کره خاک شکسته.
ار هر دو جانب مردان کاری و دلیران
کارزاری همه چون کوه پایدار بر مرآکب گردون -
ستوه سوار، که هنگامه جویان با کره فلک
طابو العمل بالعمل بودندی، و از زخم نعل
گردون نور عثمان ساکنان فلک قمر با گاو
زمین صدای «یالیتی کنت ترابا» شنیدی.
بیت

به زیر مردان اسبان چو کوه آهن پست
به پست اسبان مردان چو کوه آهن بار
از آتش نعلشان هلال نمشوش در آتش
غیرت سوخته، [و] به زمین فرورفته،
و از دود آن جرم خورشید نیز بر چرخ
چون آینه از آه حسرت ظلمت و کدورت
پذیرفته

در آمد دو لشکر به جنبش چو کوه
ز نالیدن نعره کره نای
ز فریاد رویین خم از پست پیل
خروشیدن کوس رویین سره
جلاجل زنان از توهای زنگ
سنان بر سر موی بازی کنان
ز پولاد پوشان لشکر شکن
ستیزنده از تیغ نسیماب ریز
دلیران مردان افکن و مردان نار
و سکندر شکن، که هر یک در میدان
جلالت صفدری و در پیشه سعادت
غضنفری بودند. همه در دریای نبرد
غرق آهن گشته، از

عکس اشعه لمعات تیغ آب کردار را لرزان و هراسان داشتند. بیت
آستین افغان علم در رقص سر ز آواز کوس

پای کوبان از تزلزل همچو اسبان کوه در
رمح خونین کرده کوتاه بر اجل راه دراز
نای رویین گشته بر بالای کشته نوحه گر
در دل رزم آزمایان نوک پیکان سنان

چون مژه بر چشم عاشق غرقه در خون حگر
از ظلمت کرد ارمان (۹) سَن خون آلود راست چون علم آتش در میانه خود،
ورسیدن پیکان آبدار برسپهرهای زرنگار چون قطرات باران نیسانی بر فراز گل هنگام
بهار، وریاحین خونین پیراهن در آینه جوشن چون خطوط شعاعی حوالی خورشید
روشن

اگر سیماب باریدی جو باران ستادی بر سنان نیزه داران
هوای گرد آشام ظلمت انجام از زخم تیر و نغیر کوس رعد صریر ندای «او کصیب
من السماء فیه ظلمات و رعد و برق» داده، و خروش زبانه آتش رزم ساکنان فلک رامضمون
«یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت» خبر داده. بیت
به دست تیغ گریبان زندگی شد چاک به پای عمر در افتاد دامن خذلان
دلاوران را جسته که گشاد خندنگ به سان غنچه گل آتش از سر پیکان
و چون آتش پیکار اشتعال پذیرفت، لحظه به لحظه جمعیت طایفه شیطان پرست
مضاعف می گردید، و از اطراف و جوانب آمده، ملحق می گشتند. اما چون نواب کامیاب
والا احوال را چنان مشاهده فرمود، در آن محل [با] سه هزار نفر از نامداران خراسانی
در بالای پشته رفیعی ایستاده، و نامداران و دلاوران را تحریر ص جنگ می فرمود. چون
کمک و اعانت آن طایفه را نظاره نمود، طاقت او طاق گشته، بیکدفعه با آن سه هزار کسی
حمله بدان گروه اشرار کرد.

در همان حملات اول مخالفان طاقت صدمه عاقر منصور را نیاورده، «و هو
ممکم اینما کنتم» به تأیید کریمه «انی انالله» گوشزد ماسع غازیان اسلام شده، شوکت
کوکبه و قوت غلبه عنایت سرمدی حمله فتح و ظفر بر سپاه مخالف آورده، اکثر دشمنان
تباهکار و شیطان پرستان سیاه روزگار چون شیطان رجیم، که دعوی سرافرازی و نامداری
می کرد تا در احقر آتش به خاک سیاه برابر گشت، آنچه امید خلاص و سودای مناص
داشتند، همه چون زاغ و زغن در بیابان بی پایان طعمه عقاب اجل شدند. و معدودی چند
که در اجل ایشان تأخیری بود، خود را به هزار فلاکت بهوادی ادبار کشیدند. و این
فتح بزرگ پایه و این نصرت گرانمایه نصیب عاقر منصور گردید، و مال و منال و
غنایم بسیار دچار غازیان غضنفر کردار گردید.

اما بندگان و الا در آن هنگامه گیرودار، نظر به جهاتی چند و تقاضای سنده،

به‌قدر هفت هزار نفر از نامداران جلالت آثار را انتخاب کرده، بدون تأمل یا آنکه از هیچ لشکر کشی این قاعده نمانده که متعاقب لشکر شکست خورده بروند، آن نامداران ایلغارکنان عازم بنه و محلات آن طلویف گردید.

آن شب طی مسافت کرده، در محل طلیعه خورشید خاوری به‌اقبال نادری برسر محلات آن ملایفه رسید، که خواب غفلت و ادبار و فلاکت دامنگیر آنها گشته، باوجود که روز پیش از شکست و قتل و غارت شدن لشکر خود مطلع گشته بودند، زیرا گذشته که روز دیگر کوچ کرده فرار نمایند، در آن محل عساکر منصور دور و دایره آن گروه اشرار را چون نگیں انگشتر احاطه کرده، در دوساعت نجومی، به‌قدر سی هزار خانوار را از آن طلویف اسیر سر پنجته تقدیر گردانیدند، و زنان بریر خسار و دختران آفتاب‌گرداز و پسران ماه‌شمار، به‌دست غازیان ظفر آثار قزلباش اسیر، و اموال و غنایم و گنج و گوهر چندین‌ساله نصیب نامداران و بهادران ایران و توران گردید.

ای چرخ، بگو که شیده شیوه کیست؟ ویران و اسیر و قتل فرموده کیست؟ گیرم که اجل رسید، تاراج چراست؟ ای خانه خراب، پس بگو خانه کیست؟
 القمه، بندگان و الا اموال و غنایم بسیار و دوایب و انشای بی‌شمار سر انجام کرده، چند یومی در آن حدود توقف، و به‌اطراف و اکناف آن بلاد جمعی از غازیان رستم توأمان را فرستاد، که تتمه که از آن طایفه خذلان عاقبت دچار گشتند، قتل و اسیر ساختند، جمیع توابعات آن دیار را از لوٹ و وجود طایفه مذکوره مصفی و مجلی ساختند، و نواب عالی با فتح نمایان و غنایم بی‌پایان عازم در گاه جهان‌آرای صاحبقرانی گشتند، و در هنگام ورود به اردوی فیروزشکوه، به‌شرف عتیقه‌بوسی آستان سپهرمکان مشرف، و مورد نوازشات بلانهایات شهنشاهی گردید. و [صاحبقران] اموال و غنایم جماعت مذکوره را به‌عساکر مذکوره انعام فرمود. *یفعل الله ما یشاء و ما یرید.*

۱۲۵

در ذکر ارسال علیقلی خان حسب‌الامر دارای دوران به جبل سنجار^۱ به محاربه^۲ اکراد یزیدی و ظهور فتوحات آنجا

بر متتبعان اخبار و سیر پوشیده و مخفی نماناد که حضرت گیتی‌ستان قلعه کرکوت را به‌تصرف اولیای دولت قاهره درآورد، و [در] اطراف و نواحی و توابعات آن دیار،

۱- در نسخه اشتباهاً سنجاق ضبط شده. نام سنجار بسیار قدیمی است و به دوره آشور می‌رسد. در افسانه‌ها گفته‌اند که کشتی نوح به‌کوه سنجار فرود آمد. و شهرک کردنشین سنجار در شمال عراق (دره متزلی موصل) است. کوه سنجار در شرق موصل هر مرز سوریه قرار دارد.

که ایلات و احشامات کرد یزیدی سکنی داشتند، هرکس که وارد رکاب ظفراتساب گردید، از جان و مال امان یافته، در سلک اخلاص کیشان منظم و برقرار گردید. و هرکس که سر مخالفت و عصیان پیش آورد، به ضرب گرزگران غضب قیامت لهیب صاحبقرانی گرفتار گشته، از مسقطه روزگار به صحرای عدم شتافت.

اما جمعی از طوایف کرد یزیدی که در کوه سنجار سکنی [داشتند] و به جهت استحکام آن جبال و وفور جمعیت مخالفت ورزیده، به درگاه جهان آرا حاضر نیامدند، چون مطمع نظر آفتاب اثر بر آن بود که از ابتدای مملکت روم، که قدم پدان مرزو بوم می گذارد، عموم ساکنین آن مملکت را به اطاعت و انقیاد در آورده، خاطر جمعی از آن رهگذر حاصل ساخته، به تسخیر ولایت دیگر عنان عزیمت معطوف فرماید، چون در آن اوان فیروز توأمان بندگان و الاشان علیقلی خان برادرزاده خود را پیش جنگ و شر باشران مملکت روم نامزد فرموده بود، به عهده آن مقرر داشت که با فوجی از عساکر منصور به جهت تنبیه و تأدیب آن طایفه عازم گردد.

و در هنگام ورود کوه سنجار، عاص نام و یزید نام، که سرکردگان آن طایفه بدنام بودند، از حرکت بندگان عالی مطلع گشته، کوچ و کلفت خود را به سقناقیهای حصین روانه، و خود با موازی ده پانزده هزار سواره و پیاده [در] دهته دره آن جبال، که تردد مترددین منحصر به آن بود، آمدن سکنی گرفتند. به خیال آنکه مانع عبور سپاه فیروز دستگاه گشته، نگذارند که احدی بدان جانب عبور نمایند.

اما از این جانب بندگان و الا چند نفری از طایفه یزیدی را گرفته، به حضور عالی حاضر، چون تفتیش مقدمات نموده شد، به عرض رسانیدند که کوچ و کلفت خود را روانه، و با جمعی از سواره و پیاده آمده، دهته دره را بر خود سقناق کرده، منتظر ورود موکب فیروز کوکب عالی می باشند.

بندگان و الا تفتیش راه دیگر کرده، آن جماعت بلذت نموده، و در نیمه شب از فراز کوهی دیگر بدان جانب عبور کردند. و بندگان و الا با موازی شش هزار نفر بر سر دره سنجار بر سر طایفه مذکوره به عنوان شیخون عنان عزیمت انعطاف داد. و موازی شش هزار نفر دیگر را بر سر کردگی مین باشیان عظام مقرر داشت که از عقب کوچ و کلفت آن طایفه رفته، دستگیر نمایند.

و از این جانب بندگان سپهر هممنان، در محلی که گردون پیر از لباس ظلمت قیر عاری، و میاه حیات ضیاء در عروق روزگار جاری گردید، از شعله جهره مهر تمامی ساحت سپهر منور گشت، با سپاه دریا موج قلک اوج بر سر آن طایفه بدعاقبت ریخته، جمعی در خواب و برخی بیدار، به هر طرف که نظاره می کردند، راه نجاتی بر خود نیافته، به هر جهت خود را در محیط بلا غرق یافتند. ناچار دست به شمشیر حمله به عساکر منصور کردند.

ساعتی قیامین [مجادله] در نهایت صعوبت نست داد. چون تفضلات الهی شامل حال آن نامداران بود، جماعت مذکوره راه فرار پیش گرفته، چون ستاره بناتالمنش پراکنده گشتند. و غازیان قزلباش تعاقب آن جماعت بی عاقبت کرده، چندان از ایشان

بر خاک مذلت افکندند، که محاسب و هم از تعداد آن عاجز و قاصر بود.

و بدگان والا از فتح چنان نمایانی طعنهٔ بهجت و شادمانی از ذروهٔ بروج آسمانی گذرانیده، ابواب شفقت و مرحمت بر روی غازیان نامدار گشاده، هر یک را فراخور مرتبه و خدمت، خلعت خاص و انعام با اختصاص شفقت فرمود.

چون خاطر خود را از لوٹ وجود آن طوایف جمع نموده، از آن نواحی در حرکت آمده، عازم نزد مین‌باشیان که متعاقب کوچ آن طوایف روانه نموده بود گردید.

اما مین‌باشیان مزبور یک شب و یک روز ایلبارکنان از قفای آن برگشته‌سختان رسیدند. جمعی از مردان کاری که به اتفاق، آن خانه کوچ مأمور بودند، سر راه عساکر منصور را گرفته، ساعتی حرکت مذبوحی از ایشان به وقوع آمد. چون تقدیر از لسی و مشیت لم‌یزلی بدان قرار یافته بود، که ایل و عشایر و ذکور و اناث آن طوایف به‌الم شمشیر تیز و خنجر خونریز گرفتار گردند، آن جمع نامردان طاقت حملهٔ عساکر منصور را نیاورده، قرار بر فرار داده، متفرق گشتند. و غازیان جلالت‌آثار مهمیز فتنه‌انگیز برتکاوران پرستیز داده، داخل به‌میان کوچ و کلفت آن جماعت گشتند. و در یک ساعت نجومی به‌قدر ده هزار خانوار آن طوایف با مال و منال و اسباب بسیار و تحملات بیشمار نصیب عساکر ظفر آثار گردید. و جمیع آن خانوار را برگردانیده، در حصار کهنه ممکن دادند.

اما راوی ذکر می‌کند که در محلی که بندگان والا عساکر عاص و یزید را در میان درهٔ سنجار برهم شکست، یزید گرفتار گشته و به قتل رسید، و عاص فرار کرده به سمت کوه شبلان؟ به خدمت معاذ نام، که نامداری بود که در آن مملکت در ضرب شمشیر و نیزهٔ جانستان گوی سبقت از جمیع شجاعان عرب و عجم ربه‌وده و تاج و خراج به هیچ احدی نمی‌داد، به خدمت او وارد. و چگونگی مقدمات را معروض خدمت آن گردانید. [معاذ] نظر به مروت و دلاوری که داشت، فی‌القور با موازی هشت هزار نفر از نامداران نیزه‌دار قدرانداز بمراکب صبارفتار سوار گشته، به اتفاق عاص عازم آن حدود گردید.

چون به قدر ده میل راه طی نمودند، در این وقت جمعی از فراریان خانواری عاص وارد، و تقریر نمودند که جمعی از عساکر قزلباش وارد و جمیع خانواری را اسیر و قتل کرده، به سمت درهٔ سنجار بردند. آهی از نهاد عاص برآمده، آغاز گریه و بیقراری نمود.

و در هنگام طلوع صبح کافوری، عساکر منصور خانواری را در حصار کرده، و دور آن جماعت را محیط‌وار داشتند که در این وقت علامات لشکر ظاهر گردید. مین‌باشیان به هم برآمده، تصور آن کرده که مگر لشکر بندگان والا است که عازم گشته‌اند. از آن جانب جمعی از لشکر معاذ سرهنگ از لشکر خود جدا گشته، بر یک سمت اردوی عساکر منصور چپاول افکنده، شروع در قتل و غارت کردند؛ چون غازیان

به توهم آنکه بندگان والاست، و به استقبال شتافته بودند چنان هنگامه را مشاهده کردند، دانستند که این لشکر مخالف است، عنان مراجعت به سمت سنگر خود گردانیدند، و در آن محل معاذ سرهنگ فرست یافته، و با قومی از غازیان خود از قفای آن لشکر درآمده، به قدر سی چهل نفر از نامداران عساکر قزلباش را بر خاک نامرادی افکندند.

اما علاءالدین بیگ مین باشی تبریزی [که] در آن محل جمعی از پیاده تفنگچیان اردوی خود را برداشته و آن نیز به استقبال می شتافت، چون هنگامه را چنان مشاهده نمود، خود را بر یک سمت گرفته به انداختن تیر تفنگ مرگ آهنگ مبادرت ورزیدند. و غازیان خود را تحریص جنگ وجدال می کرد. و آن پیاده تفنگچیان به ضرب گلوله مرگ آهنگ در طرفه العینی سلک جمعیت آن گروه را از قفای عساکر منصور متفرق نمودند.

اما مین باشیان و یوزباشیان که خود را به اردوی خود گرفتند، اولاً به قدر پانصد نفر از نامداران را مقرر داشتند که سر راه آن گروه را گرفته نگذارند که قدم بیشتر گذارند، و خود سواره و پیاده اردوی خود را در دور و دایره آن حصار که اسرا بودند، تعیین کردند که از هر جانب که سپاه مخالف حمله نمایند در دفع آن کوشیده لوازم مردانگی را به عمل آورند. و با جمع دیگر از نامداران و بهادران سر راه آن گروه را گرفته، بازار حرب در التهاب درآمده.

اما سپاه مخالف از هر طرف گروه گروه و دسته دسته حمله به عساکر مذکوره کرده، مجادله ای رخ داد که بهرام خون آشام در قلک میناقام انگشت تحیر در دندان تفکر گذاشته به نظاره آن دو سپاه مشغول بود. و چنان هنگامه ای در آن روز رخ داد، که از صدای نبرد نامداران و گلوله جانستان و شیهه مرکیان و آه و واویلا زخمیداران و غلغله و آشوب اسیران، از فرع اکبر نمونه واز صحرای محشر نشانه ای بود.

اما لشکر معاذ سرهنگ از هر طرف زور آور گشته، سلک جمعیت نامداران قزلباش را مپلک (?) می ساختند. چون مین باشیان طاقت صدمه آن لشکر را نیاوردند، همگی از صحرای نبرد خود را بدان حصار کشیده، پشت به دیوار در مجادله و محاربه می کوشیدند. و آن روز تا محلی که آفتاب بر نشیب مغرب سکنی گرفت.

چو در کشید شفق دامن از بیسط [زمین] شب سیاه فروهشت خیمه در دامن لشکر معاذ دور و دایره آن سپاه را چون نگین انگشتر احاطه داشتند چنانچه هیچ آفریده را مجال قرار و سکون و محل گریز صورت نمی بست.

و چند دفعه مین باشیان عظام اراده نمودند که چند نفر سوار به خدمت بندگان سیهالار روانه نمایند که از مقدمات آگاهی حاصل نمایند، صورت پذیر نبود. و به هر طرف که اراده می کردند، جماعت مخالفین سر راه را داشتند. ناچار قطع امید کرده، دست توسل به دامن کبریای احدیت زده، منتظر مژده خبری روحپرور بودند، و آن شب صد دفعه معاندین به هیئت اجتماعی یورش بدان حصار آوردند، کاری نساخته، خائب و خاسر، و سیصد چهار صد نفر خود را به هلاکت داده، معاودت کردند.

و نامداران قزلباش در آن شب آنچه از اسرا [را] که کاری از ایشان بر می آمد،

در قتل آنها کوشیدند، و باقی اسرا را به قید و بند مقید ساختند. و شب همه شب در ملائکه‌داری و پاسانی بسر بردند.

روز دیگر که زبانه شمشیر صیخ فرق شب تار را بشکافت، و سپاه حش از طلیعه لشکر روم بشت به هزیمت نهاد، آن دو لشکر قیامتاًثر ازجا درآمدند. مصمم قتال و جدال گردیدند.

اما معاذ سرهنگ در آن روز با یزرگان سپاه خود چنان قرارداد داده بود که به چهار بسته گشته، از چهار طرف حمله و یورش بدان حصار آورند. اما نام‌آوران نامسی و بهادران گرامی قزلباش نیز لشکر خود را دو فرقه ساخته بودند: فرقه‌ای تفنگچی که در مجادله ثابت قدم بوده و کوتاهی ننمایند، و فرقه‌ای سپردار و شمشیردار و نیزه‌دار و کماندار در قنای تفنگچیان ایستاده، که هر گاه مخالف زور آور گشته صف تفنگچی را خدا نکرده منکوب نماید، نامداران مذکور به ضرب شمشیر بران و ناوک جانستان دمار از روزگار آن طایفه بر آورند.

و آن روز فیما بین آن دو گروه حربی اتفاق افتاد، که سلطان انجم در این فلك طارم زبان به تحسین آن دو گروه گشاده، به نظاره مجادله اشتغال داشت.

اما سپاه مخالف در هر دفعه که یورش می‌آوردند، کمتر از پانصد و شصده نفر از ایشان به قتل نمی‌رسید. و بدین صعوبت مجادله بود، تا اینکه آفتاب عالمتاب برفلك دولاب راست ایستاد، و ضعف در سپاه قزلباش پدید آمد.

ناچار جمعی از مین‌باشیان و سرگردگان آن بنیام سرهای خود را برهنه ساخته، به مناجات رب الارباب زبان گشودند. لمسوده

به حق رسولان و خیل پسند (؟)
 که کردی جهانش به زیر نگین
 رسولش نمودی به روز جزا
 که کردی به گردون ورا راهدار
 به حق شفیعان روز جزا
 به ذکر نناهای چرخ فلك
 گرفته مخالف به افعال سخت
 تویی چون همه بنده را کارساز
 گرفتار و درمانده و شرمسار
 همه مبتلاییم در این زمان
 همه کرده‌ایم جرم بیحد بی
 همه دیده گریان همه سینه‌چاک
 همه فتح جوین از کردگار
 یکی جنگجو و یکی با خدا
 مخالف از ایشان هراسان شود
 اسیران رومی همه در عزا

الهی به عزت و لطف بلند
 به حق شهنامه دنیا و دین
 حبیبش تو خواندی به هر دوسرا
 به حق همان صاحب ذوالفقار
 به حق امامان مشکل گشا
 به ورد دعاهای کل ملک
 درین دم درین ساعت تیره بخت
 تو رحمی بکن، چاره کار ساز
 به درد و غم و محنت روزگار
 همه پر گناهیم ویی خات و همان
 به فریاد ما تیره پختان رسی
 همه سر به سجده همه سر به خاک
 همه سر به خاک و همه شرمسار
 یکی در تظلم یکی در دعا
 که شاید که فتعی نمایان شود
 دلیران ایران همه در دعا

همه نصرت خویش می‌خواستند
 ندانم چه باشد، وضع از چراست (؟)
 یکی را کند در بدر در جهان
 یکی را کند بنده رستگار
 اگر کافر است و اگر متقی
 بود گازر و بزرگر را خطاب
 اسیران رومی به عجز و نیاز
 از این بند و زندان نجاتی بده
 سپاه قزلباش در آن گیر و دار
 همه کامجویند و دنیا طلب
 اگر پادشاهند اگر بینوا
 همه مت و مخمور یک جرعه‌اند
 به حیرت فتادم در این روزگسار
 اگر چرخ گویم صانع چراست
 یقین چرخ را کرده صحنی پدید
 تو ای آصف از گفته خاموش باشی
 ز تو کهنتر از تو بسی بهتران
 نه زین رشته سرشته‌ای یافتند
 همه آرزوهای دل، داغدار
 تو هم عنقریب است ز دیر خراب
 غرض لشکران (؟) ایران زمین
 همه در دعا و همه در عزا
 یکی گفت اگر تو از این رستخیز
 به فرزند و پیوند و اقوام من
 که دادیم جان را به صد خواروزار
 همه لشکران نوحه انگیزختند
 از آن زاری و نوحه بیقرار
 در لطف خود را همی یاز کرد
 عطا کرد از لطف خود همدمی
 یکی گرد برخاست در آن رزمگاه
 نمودار شد رایب خسروی
 علی قلی خان فیروز جنگ
 زمین و زمان جمله در جوش شد
 دلیران محصور به شکر و دعا
 عجب مرده‌ایست لطف پروردگار

به لطف خدا چشم می‌داشتند
 اسیری و غارت، که شادی که راست
 یکی را کند ظالم جانستان
 یکی را کند بنده بی وقار
 خدای جهان است به عالم یکی
 یکی ابر خواهد یکی آفتاب
 بگویند کای خالق کار ساز
 به لطف خودت یک برائی بده
 بخوانند فتح از خداوندگار
 همه بندگانت به رنج و تعب
 اگر شهریارند اگر بر جفا
 همه نقش گردون یک قرعه‌اند
 که از گردش چرخ است یا کردگار (؟)
 اگر صنع گویم چرخ از کراست
 ز یک پرتوش یافت عالم نوید
 به صنع الهی همی گوش باش
 که سر بر کشیدند ز خاک گران
 نه علمی نه جهلی به هم یافتند
 گذاشتند و رفتند چو ابر بهار
 که سر بر کشتی بر نقاب شراب
 فکندند خود را به روی زمین
 وصیت کنان جملگی یانیا (؟)
 نجاتی بیایی ز شمیر تیز
 رسانی سلامی به اعلام من
 بمشاق دیدار فرزند و یار
 زمین را به اشک خود آمیزختند
 ترحم نمود خالق کردگار
 نسیم خوش الحان همی ساز کرد
 که بهتر ز دار شفا مرهمی
 که شد تیره خورشید و گردون و ماه
 که بود شقه‌اش بیدق نادری
 نمودار شد همچو شیر و نهنگ
 سپاه مخالف از هوش شد
 گشادند زبان را به مدح و ثنا
 که موری شود در جهان شهریار

ضعیفی قوی تر ز اژدر شود
 میان جهان گشتهای خوار و زار
 نه بر کام رستم نه از اشکبوس
 گذشتند و رفتند پسر و جوان
 شود شامل حالت از روزگار
 که گردی میان جهان ارجمند
 نکردند به قید خودی آن اسیر
 نکردند کسی در جهان خوار و زار
 ز من چند نصایح همی گوش دار
 که افتد ز دولت به رنج و تعب
 بسی ناکسان رفته سرور شوند
 به رنج و غم و درد و جور و عذاب
 همان مردن و مرگ اولی تر است
 که افتادهای چرخ را کار ساز
 القسه، بعد از گریه و مناجات به درگاه قاضی الحاجات استغاثه بسیار کرده، مردانه وار می کوشیدند.

اما سپاه معاذ سرهنگ کار را بر حارسان و نامداران قزلباش تنگ کرده، دو جانب آن حصار را جبراً و قهراً اقتراع داده، از اده آن داشتند که به سمت دیگر آن حصار پورش نمایند، که ناگاه گردی از دهنه آن پهن دشت ظاهر گشت که از بوی نسیم روح پرور [آن] دماغ لشکریان معطر گردید، و گرد و غبار ادبار بر مفاصل آن طایفه جفاکار راه یافت.

معاذ سرهنگ از عاص سؤال نمود که: این چه علامت است؟ مگر از کسان توست که بد کمک و اعانت می آیند.

عاص بر بلندی به نظاره آن سپاه کینه خواه چشم گشوده، به خدمت معاذ آمده، عرض نمود که: این شقه بیدق و علم، نشانه سپاه قزلباش را می دهد که لشکریان مرا در هم شکست، و نامداران و دلیران مرا بر خاک نامرادی افکند. هر گاه اولاً در دفع آن کوشیده، کار او را به اتمام رسانیم، این سپاه در نهایت آسانی بد تصرف ما در خواهد آمد. معاذ از شنیدن این مقال مشوش احوال گشته، از آمدن خود نادم و پشیمان گشت، اما فایده ای مترتب نمی شد. ناچار به احضار عساکری که به جنگ حصار مشغول بودند فرمان داد. جماعت مذکور خون آلود از معرکه کارزار برگشته، و همگی در بالای بشته رقیعی جمعیت کردند. چون [جشم] ایشان بدان سپاه قیامت نشان افتاد، رعشه در بدن آن جماعت افتاده، هر یک راه فرار را بر خود قرار می دادند، اما معاذ سرهنگ را غار و غیرت دامنگیر گشته، نامداران و دلیران و گردان خود را دلداری و دل آسایی داده، تحریص جنگ و جدال می نمود، و صفوف قتال و جدال می آراست.

اما از آن جانب چون بندگان و الاشان علیقلی خان با سپاه محزونشان ایلتان نمود،

بعد از طی مسافت. قراولانی که در همه منزل پیشرو سپاه بودند، به عرض عالی رسانیدند که حماری است ویرانه، و جمعی کثیر دور و دایره آن را گرفته، مجادله دارند. بندگان عالی [دانست] که آن لشکر فرستاده اوست. در همان ساعت عساکر خود را دسته به دسته ساخته، به سررشته مجادله عازم گردید.

چون به قدر دومیان مسافت فیما بین باقی ماند، معاذ سرهنگ نیز با سپاه کینه خواه سر راه گرفته، از طرفین قاصد جان یکدیگر گشتند، و به اشتعال نایره قتال اشتغال ورزیدند.

صدای کوس حربی و ناله نای رزمی و صدای اسبان جنگی و فغان مبارزان نامی به یکدیگر آمیخته، از آنگاه، اصوات صوتی هایل در زمین و زمان پیچیده، ارتفاع غبار و دخان آتش پیکار را صعودی متواتر و متراکم گشته روز نورانی چون شب ظلمانی گردید.

و چرخچیان سپاه والا به هیئت اجتماعی با اسنه ثعبان کردار و سیوف آتشبار به سمت سپاه معاذ تاختن برده، به حمله ضراب، انصاف صف نخستین به صف ثانی ملحق گردانیدند. و مبارزان مخالف به استقبال غازیان ظفر آثار بادپایان صبارفتار از جای برانگیخته، حربی اتفاق افتاد که تا بهرام جنگی بر این اوراق تیلی معركة رزم ترتیب داده، بدان صعوبت کارزاری نیازموده.

الحق معاذ سرهنگ و نامداران را اندیشه نام و تنگ دامنگیر گشته، همگنان سرمایه حیات را از درجه اعتبار ساقط دانسته، تا قوت بردن و قدرت در سنوران یافتند، در اعدام و افنای یکدیگر کوشیده، به قدر توانایی اجتهاد می ورزیدند. بیت سراسر سپه کرده ترک فراغ همه باد جان باختن در دماغ گرفته یکی مرگ بر خویشتن وصیت نوشته به فرزند و زن یکی دیگر از بهر ناموس و نام تن آسودگی کرده بر خود حرام بسی را شده روز و روزی تمام بسی صبح دولت رسیده به شام بالاخره کرد یزیدی چون بخت برگشتگان شقاوت اثر، از تواتر حملات، اکثراً

مبارزان نامی و مراکب کاری [آن] زخمدار و به قتل رسیدند. و بقیه السیف [را] زیادت مقاومت سرنگون گشته، نسیم فتح و ظفر از مهلب عنایت ازلی بر پرچم زبایت علیقلی خان وزیده، سپاه اکراد یزیدی روی به شهر مرار نهادند. و عساکر قزلباش بر مراکب تیز رفتار بر اثر آن جماعت عنان داده، بسیاری از ایشان [را] عرضه تیغ و سنان گردانیدند. و معاذ سرهنگ با خجالت و ندامت به سمت اوطان خود که انتهای کوه سنجار بود، رفته توقف نمود. و عاص یزیدی در آن بیابان حیران و سرگردان در مغاره ای مخفی گشت. و چون اثر فتح و فیروزی در آن هنگامه گیرودار ظاهر گردید، عین باشیان عظام که در آن حصار بودند، وارد خدمت بندگان والا [شده]، روی عجز وانکسار برخاک